

بررسی مسئله ملی در پرتو انترناسیونالیسم پرولتری

آورد‌های مترقی و دمکراتیک را در جوامع غربی بنگرید. چنگ و دندان نشان دادن های کشورهای بازار مشترک و آمریکا را در مقابل یکدیگر را ببینید. به حد شدن تضاد های چین و امپریالیسم آمریکا توجه کنید. به سرکوب خونین مردم چین توسط تزارهای جدید روس نظاره کنید. و از همه واضح تر به جرم و جنایاتی که به نام تمدن و آزادی در عراق علیه انسان عراقی اعمال می شود فکر کنید تا متوجه شوید چگونه نظام سرمایه داری جهانی، فرارسیدن دوران جدیدی از توحش را "نوید" می دهد.

کسی که نام مارکسیست و کمونیست بر خود می گذارد و در بررسی مسئله ملی این حقائق را در نظر نمی گیرد و صرفا و بنا به میل و سلیقه خویش به ذکر سرو دم بریده یکسری فاکت ها از آثار مارکس و انگلس و لنین می پردازد، آگاهانه یا نا آگاهانه از پاسخگویی به اصل قضیه که همانا حل مسئله ملی در پرتو انترناسیونالیسم پرولتری است طفره رفته و نهایتا به دامن شوینیسیم و اپورتونیسیم راست می غلطد. به نظر من در شرایط کنونی دعوی اصلی در سطح بین المللی، مابین یک سری نیروها و گرایشات ملی گرا و یا جدائی طلب ملل تحت ستم با دولتهای مرکزی ارتجاعی و یا انقلابی نیست. بلکه سر اصلی دعوا در جای دیگر نهفته است. به طور مثال در مورد مشخص ایران اکنون چندین سال از طرح قضیه سناریو سیاه و سفید توسط شبه مارکسیستی بنام منصور حکمت می گذرد. آنچه را که او در آن زمان تحت نام مسئله ملی مطرح کرد و نیروهای "مردن و متمدن" متعلق به بورژوازی بزرگ (بخوان مرتجعین سلطنت طلب) را از آن می ترساند اگر در آن زمان یک مالیخولیا بود اکنون بعد از حمله امپریالیسم آمریکا و انگلیس به افغانستان و عراق و محاصره نظامی کل منطقه خاورمیانه و آشکار شدن اهداف سلطه جویانه امپریالیسم در منطقه، امروز دیگر به صورت یک کمدی لوس و بییزه جلوه می کند. منصور حکمت تئورسین حزب کمونیست کارگری در آن زمان برای جلو گیری از کابوس "جنگ داخلی" ما بین ملل "وحشی" ساکن ایران بعد از سقوط جمهوری اسلامی و در شرایط یک خلاء سیاسی ناشی از عدم وجود یک دولت مقتدر مرکزی پیشنهاد جبهه متحد مشترک مابین بورژوازی بزرگ و کمونیستها را می کند. البته منظور از کمونیستها کسی جز حزب ایشان و شخص شخیص ایشان به عنوان "لیدر" این حزب نبود و دیدیم که سرنوشت یک چنین نگرشی به مسئله ملی به کجا ختم شد، اکنون دیگر این حزب به طور آشکار به منجذاب همکاری با بورژوازی سلطنت طلب در غلطیده و از شعار حکومت کارگری به شعار آزادی، برابری رسیده است.

اما اکنون هر کسی که با الفبای سیاست آشنائی داشته باشد می داند که اگر امپریالیسم آمریکا و متحدینش یک لحظه خیالشان از بابت عراق آسوده می شد هدف بعدی حمله دولت ایران بود. این را امپریالیسم آمریکا بارها به صور گوناگون بیان داشته است. داستان موش و گربه بازی ژانسون بین المللی انرژی اتمی با جمهوری اسلامی نمونه کوچکی از این مدعاست. اگر این قضیه زمانی بخواهد صورت واقعی به خود بگیرد، آنگاه ارزیابی نیروهای کمونیست و دمکرات به معنی واقعی آن در مورد مسئله حق ملل در مورد تعیین سرنوشت خویش چگونه خواهد بود. و یا همین الان راه حل ما در مقابله با اشغال نظامی عراق چیست. اکنون امپریالیستها اهداف شوم استعماری خویش را به طور آشکار به نمایش گذاشته اند. این سرنوشت ممکن است گریبانگیر هرکشوری در منطقه بشود. طرح شعار حق تعیین سرنوشت ملیتها تا سر حد جدائی از طرف کمونیست های عراقی در عراق تحت اشغال نظامی دول امپریالیستی شاید کمی ذهنی به نظر برسد، اما طرح این شعار بیش از آنکه یک شعار عملی روز باشد، نشان دهنده طرز اندیشه این جریان است. طرح این شعار نشان می دهد که این نیرو مخالف هرگونه راه حل نظامی و اشغالگرانه برای حل مسئله ملی است. طرح این شعار در ایران و یا عراق و یا هر کشور دیگری در منطقه نشان دهنده این حقیقت است که کمونیستها نه تنها با هرگونه اشغالگری نظامی توسط راهران امپریالیست مخالفند، بلکه به هیچ بهانه ای حاضر نیستند در کنار بورژوازی خودی و یا هر نیروی مرتجع دیگری به بهانه جدائی طلبی دست به سرکوب این ملیت و یا آن ملیت بزنند.

اما در مورد مشخص جامعه ایران، از زمان شکل گیری جامعه

آنطور که از محتوای آموزش مارکسیسم بر می آید، مضمون مبارزه پرولتاریا در شکل ملی و در مضمون بین المللی است و کارگران در این مبارزه چیزی برای از دست دادن ندارند جز زنجیرهای دست و پایشان. اگر به عنوان یک کمونیست از این دیدگاه به مسائل بنگریم آنگاه ما مجهز به آن نوع از آموزش سیاسی و جهان بینی هستیم که ما را صرف نظر از خطاهای تاکتیکی و لحظه ای همواره در مقابل سیل بنیادکن تهاجمات ایدئولوژیک بورژوازی و خرده بورژوازی مصون می دارد. از زمانی که مارکسیسم به عنوان ایدئولوژی جهانشمول طبقه کارگر شکل گرفته و به صحنه بین المللی پای گذارده تا کنون وجه برجسته آن انترناسیونالیسم آن بوده که در تمامی دوران معاصر همچون ریسمان سرخی مبارزات میلون ها انسان کارگر و زحمتکش و سوسیالیست را در سراسر گیتی بهم گره زده است. اکنون بیش از یک قرن است که کارگران، زحمتکشان و کمونیستها در سراسر جهان در روز اول ماه مه، در گردهم آتیاها، در جشنها، در میدانهای رزم و در پای چوبه ها و جوخه های اعدام سرود انترناسیونال را سر می دهند و از همبستگی بین المللی کارگری، برابری، برابری و خواهری انسانها سخن به میان میآورند. بررسی مسئله ملی در شرایط گذشته و حال برای کمونیستها تنها از یک چنین جایگاهی قابل بررسی است.

از زمانی که لنین اثر معروف خود امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری را نوشت تا کنون بیش از یک قرن می گذرد و روند انحصاری شدن سرمایه همچنان ادامه دارد. آنچه را که امروز بنام گلوبالیزاسیون می شناسیم همانا ادامه این روند است. اما بر خلاف نظر تئورسین های مزدور موافق نظام سرمایه داری که این روند را ضروری دانسته و در ستایش آن افسانه ها می سرایند، صاحبان سرمایه های انحصاری و دولتهایشان هنوز بمانند قرن گذشته از هیچ شیوه ای برای پیشبرد اهداف استثمارگرانه و استعمارگرانه خود ابائی ندارند. فشارهای سراسر آور اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به ملت و دولت هائیتی همراه با به راه انداختن "جنگ داخلی" توسط مشتی جنایتکار و آدمکش حرفه ای تا سقوط حکومت هائیتی، اشغال نظامی عراق و ادامه قتل و غارت و تجاوز توسط امپریالیستها و ابادی شان و توحش تمام عیار دولت صهیونیستی اسرائیل بر علیه خلق فلسطین همراه با حمایت همه جانبه امپریالیست آمریکا از جنایتکاری همچون آریل شارون، نشان دهنده این واقعیت است.

تعمیق تضاد بنیادین کار و سرمایه به علت کاهش مداوم نرخ سود و تعمیق تضاد ما بین دسته بندی های امپریالیستی و سر بر آوردن غول جدید اقتصادی چین که به سرعت رشد می کند و سایر قطبهای سرمایه رابه وحشت می اندازد همگی باعث میشود که دول امپریالیستی و اقمارشان هر روز بیشتر از پیش نگران آینده تیره و تار خود گشته و با کنار گذاشتن شیوه های فریبکارانه گذشته که لازمه اش توانمندی اقتصادی بود، برای مجاب کردن حریفان خود به حربه ارعاب و تهدید و ترور و جنگ متوسل می شوند. امپریالیستها برای رسیدن به اهداف خود مانند همیشه از تباه کردن جان و مال کارگران و زحمتکشان جامعه "خودی" و دیگران ابائی ندارند. آنها در شرایطی که ایجاب کند برای حفظ بقاء خود حاضرند تمامی بشریت را به خاک و خون و نابودی بکشند. اینها تئوری و خیال پردازی های مایوسانه و روشنفکرانه نیست اینها واقعیتهای وحشتناک زمان ماست. نگاهی به جهان پیرامون خود کنید تا به عمق فاجعه پی ببرید. پلیسی شدن جو جامعه و نابودی دست

استان لرستان و مناطق غربی کشور چیزهایی بگوشتان خورده و لاید علل آنرا نیز جویا گشته‌اید. حتماً از سه شیفته بودن مدارس شهرهای بزرگ آذربایجان هم با خبرید. و از میزان بالای ناراضی‌های مردم، بویژه جوانان در این مناطق آگاهی دارید. حتماً شنیده‌اید که در چند ساله اخیر هر ساله با وجود تضییقات شدید رژیم جمهوری اسلامی چند صد هزار نفر از مردم آذربایجان برای نشان دادن احساسات ملی خویش و همبستگی ملی و فرهنگی و بیان ظلم و جور که به آنان از جانب حکومت مرکزی می‌رود در قلعه بابک دور هم جمع می‌شوند. پاسخ این مردم را تنها با عبارت پردازی‌های روشنفکرانه نمی‌توان داد. نمی‌شود به نام کمونیسم هم از جریانات بورژوا لیبرالی نظیر جمهوری خواهان ایراد گرفت که آنان هنوز از آوردن نام ملل در منشور خود واهمه دارند و در راه "وحدت و یکپارچگی ملی و تمامیت ارضی" از ملل ساکن ایران به عنوان "اقوام ساکن ایران" نام می‌برند و هم خودمان بمانند آنان فکر و رفتار کنیم.

حذف شعار حق تعیین سرنوشت ملل تا سر حد جدائی یعنی در حقیقت سکوت اختیار کردن در مقابل مسئله‌ای که امروز گریبانگیر تمامی جریانات سیاسی از راست و چپ نه تنها در ایران بلکه در خاورمیانه و سراسر جهان است. هر چند طبقه کارگر سراسر ایران و سراسر جهان بطور استراتژیک منافع یکسانی دارند که آنهم تنها از طریق نفی کامل نظام سرمایه داری قابل تحقق است. اما نمی‌شود منکر منافع کوتاه مدت کارگران و زحمتکشان شد. در شرایط کنونی نمی‌شود از کارگر تبریزی و یا سندی خوست که تنها به منافع سراسری طبقه کارگر بیاندیشند و احساسات سرکوب شده ملی را بدست فراموشی بسپارند. نمی‌شود بدون جلب اعتماد کارگران و زحمتکشان سراسر ایران که لازمه اش نشان دادن خط‌مشی‌ای قاطع در مقابل رفع ستم ملی است دم از همبستگی کاریگری زد. کسانی که جا و بی‌جا از بزرگان مارکسیسم برای حذف شعار حق تعیین سرنوشت از برنامه کمونیستها فاکت و ستاد می‌آورند پس بهتر است به این فاکت از لنین نیز در مورد مسئله ملی از "طرح اجمالی برنامه حزب کمونیست، بند ۱۰، پاراگراف دوم" هم توجه کنند.

"سیاست حزب کمونیست روسیه در مورد مسئله ملی بر خلاف اعلام بورژوا دمکراتیک برای ملیتها که نمی‌تواند تحت سلطه امپریالیستها تحقق یابد - عبارت از اینست که به شیوه‌ای استوار پرولترها وتوده‌های زحمتکشان تمام ملل را در نبرد انقلابی آنان بخاطر سرنوشتی بورژوازی بهم نزدیک و آنها را در یکدیگر ادغام کند. بین مردم زحمتکش ملت‌هایی که وارد امپراطوری روسیه شدند بدگمانی از روسهای "بزرگ" که از دوران تزاری و بورژوائی امپریالیسم بزرگ روس به ارث رسیده تحت تاثیر آشنائی آنان با "روسیه شورائی" به سرعت در حال زائل شدن است. ولی این بدگمانی در بین تمامی ملیتهاو تمامی بخشهای مردم زحمتکش از بین نرفته است. بنابراین لازم است دقت و احتیاط مخصوص در قبال احساسات ملی مراعات شود. و تداوم یک سیاست برابری و آزادی واقعی تضمین گردد تا بتوان زمینه‌های بدگمانی مورد اشاره را از میان برداشت. و حصول اتحاد داوطلبانه جمهوریهای شورائی تمام ملیتها را از قوه به فعل در آورد. کمک به ملت‌های عقب مانده و ضعیف را باید با مدد رساندن به تشکیل مستقل و آموزش کارگران و دهقانان همه ملت‌ها در نبرد بر ضد ستم قرون وسطائی و بورژوائی و همچنین از راه یاری به رشد زبان و ادبیات مللی که تحت اختناق و ستم بوده و با محروم نگه داشته شده اند افزایش بخشید."

به همبستگی کاریگری در جریان دستگیری اخیر کارگران در کردستان در اول ماه مه بنگرید تا متوجه شوید چگونه می‌شود با تقویت روحیه انترناسیونالیستی در میان کارگران و زحمتکشان از میزان احساسات ملی گرایانه آنان کاست و به این احساسات سمگیری طبقاتی داد. کسانی که برای آزادی این کارگران اقدام کردند بورژوهای کرد و فارس و آذری و طرفداران ایشان نبودند. حزب دمکرات کردستان و جمهوری خواهان ملی و لاتیپ و سلطنت طلبان نبودند. اینان تشکلات و فعالین کاریگری و سوسیالیستی بودند که برای آزادی کارگران اقدام کردند. همانطور که به کشتار کارگران شهر بابک نیز باز همین عده اعتراض کردند. لازم نیست از ترس آینده نامعلوم و از ترس "کشت و کشتار و وحشیگریهای ناسیونالیتهای افراطی" آذری و یا اخیانا کرد، خواهان حذف شعار حق تعیین سرنوشت از برنامه کمونیستها باشیم. اگر کمونیستها باندازه کافی در تبلیغ اهداف انترناسیونالیستی خود کوشا باشند و سستی نکنند، به حساب این گونه ناسیونالیست‌ها نیز کارگران و زحمتکشان همان ملل به موقع خواهند رسید.

بورژوازی در ایران تا کنون چندین ملیت در کنار یکدیگر در محدوده جغرافیائی کنونی ایران همواره به طور مسالمت آمیز در کنار یکدیگر زیسته‌اند. به لحاظ تاریخی ایران همواره سرزمین کثیرا لمله‌ای(ملت‌البنه نه به معنای امروزی آن) بوده اما به لحاظ سیاسی تمامی این ملیت‌ها در دوران‌های مختلف به یکسان در قدرت سیاسی سپیم نبوده‌اند. در هزار سال اخیر اقوام ترک و فارس تبار عمدتاً سررشته حکومت‌های مرکزی را در دست داشته‌اند. اما تکیه اصلی این حکومتها به جز در زمان معاصر به ندرت بر روی برتری‌های نژادی و قومی، قوم حاکم بوده است. بلکه اساس حکومت، بر پایه تأمین و تضمین منافع خاندان سلطنتی، اقوام نزدیک و خویشاوندانشان و سپس طبقه حاکمه و خدمت‌گزارانشان قرار داشت. به طور مثال سلطان محمود غزنوی از تبار ترکان غزنه سفارش نوشتن شاهنامه را به ابوالقاسم فردوسی شاعر پارسی‌نویس را می‌دهد. با آنکه از زمان حکومت غزنویان در قرن چهارم هجری تا زمان سلطنت سلسله پهلوی چندین سلسله ترکیار از جمله سلجوقیان، مغولان، تیموریان، صفویان و قاجار بر ایران حکومت کرده‌اند، اما ادامه حکومت آنان تنها با کمک همه‌جانبه اندیشمندان، نظامیان، خانها و اشرافیان سایر ملل بویژه فارسها امکان پذیرگشته. البته همین روند در مورد حکومت اعراب بعد از اسلام در ایران نیز صدق می‌کند. از زمان شاه عباس صفوی که پایتخت خود را از آذربایجان به اصفهان منتقل کرد، مراکز قدرت شاهان ایران بویژه از زمان شاهان قاجار که پایتخت خود را به تهران منتقل کردند، به مناطق فارس نشین منتقل شد. با رشد بورژوازی در دوپست سال گذشته در ایران و رشد صنایع در پایتخت و شهرهای بزرگ استانهای فارس نشین نظیر استان تهران، گیلان، مازندران، اصفهان، خراسان و برخی از شهرهای استانهای خوزستان، کرمان و فارس، بسیاری از مناطق دیگر منجمله آذربایجان، کردستان، لرستان، ترکمن صحرا و بلوچستان و برخی از مناطق عرب نشین استان خوزستان از این رشد محروم گشته و نتوانستند به میزان کافی از مواهب رشد صنعتی بهره‌جویند.

روند این ناهماهنگی و نابسامانی در رشد اقتصادی ملل ساکن ایران در ۱۰۰ ساله اخیر همواره با گسترش نفوذ اقتصادی و سیاسی امپریالیسم بویژه در دوران خاندان سرسپرده پهلوی و در ۲۵ اخیر در زمان حکومت جمهوری اسلامی همچنان ادامه داشته است. این عدم رشد نا کافی اقتصادی و به دنبال آن عدم رشد فرهنگی و سیاسی همراه با زورگوئیها و بگیر و ببندهای حکومت‌های مرکزی بویژه در دوران معاصر باعث رشد گرایشها و جنبشهای ملی گرایانه در ملل غیر فارس ساکن ایران گشته است که به نوبه خود باعث رشد تمایلات جدائی طلبانه در میان قشری از فعالین سیاسی اجتماعی این ملیتها در شرایط کنونی شده است. کسی که نام مارکسیست و کمونیست به خود می‌گذارد اگر بخواهد زمینه‌های رشد این گرایشها را نادیده بگیرد و صرفاً به نقل قول کردن از بزرگان مارکسیست بسنده کند، کاری نکرده جز حرف‌های مضمّن کننده روشنفکرانه. در اینجا صرف رد یا قبول یک بند از برنامه کمونیستها در مورد مسئله ملی مد نظر نیست، بلکه بحث اساسی اینست که چگونه می‌شود به بهترین وجهی با ستم ملی که بنیاد از ستم طبقاتی ناشی می‌شود مبارزه کرد. چگونه می‌شود مردم ستم‌نیده و محروم آذربایجان، کردستان، بلوچستان و سایر ملل تحت ستم از مواهب و ثروت عمومی به طور یکسان بهره‌مند شوند. آنها که نام کمونیست بر خود می‌گذارند قبل از آنکه نگران "تمامیت ارضی ایران" و جدائی این ملت و یا آن ملت باشند باید نگران فقر و فلاکت و ستم چندگانه‌ای باشند که به زحمتکشان این جوامع وارد می‌شود. چرا کسی از خود نمی‌پرسد این چند ده میلیون ترک و کرد و بلوچ و ترکمن که خارج از محدوده‌های جغرافیائی سرزمین مادری خود در ایران و سراسر جهان پراکنده‌اند از چه زمان و به چه دلالت زانگه اولیه خود را ترک کرده‌اند. هر چند پدیده مهاجرت مخصوص ملل ساکن ایران نیست، اما هر کجا با این پدیده برخورد می‌کنیم برای فهم قضیه بایستی به زمینه‌های تاریخی اجتماعی آن رجعت کنیم.

چرا کسی از خود نمی‌پرسد در ازای ایجاد این میزان از تاسیسات و موسسات صنعتی در شهرهای نظیر تهران و اصفهان و کرمان و شیراز چه میزان از همین موسسات و تاسیسات در شهرهای کردستان و آذربایجان ایجاد گشته است. آیا کسانی که هرگونه مبارزات ملی گرایانه را مترادف با جدائی طلبی می‌دانند، تا به حال با خود اندیشیده‌اند که چرا از یک کدام از آسمان خراشهای که در تهران و برخی دیگر از شهرهای بزرگ ایران در عرض سالهای اخیر ساخته شده در تبریز و سنج و یا زاهدان خبری نیست. چه کسی می‌داند تعداد موسسات آموزش عالی در مقایسه با سایر شهرهای ایران در این مناطق به چه میزان است. چه کسی از میزان بیمارستانها و مراکز بهداشتی در این مناطق اطلاع دقیقی در دست دارد. حتماً تا کنون از میزان بالای خودکشی زنان در